

فقط یک ماه

یک ماه بود که نسترن به عقد نادر درآمده بود، باور نمی کرد که گلیم بخت او را این گونه بافته باشند ولی وقتی که پس از دو هفته از ناپدید شدن شوهر عاشق خود متوجه شد که وی چرا به دیدار او نمی آید، تقاضای طلاق کرد. نسترن با نارا حتی در برابر میز قاضی ایستاد و گفت: درست یک ماه پیش بود که با نادر عقد کر دیم. نادر خیلی وعده و وعید به من داده بود به قدری خوب حرف می زد که باورم نمی شد به این زودی کاخ رؤیاهایم فرو بریزد. دو هفته پیش وقتی دیدم از نامزد عاشق پیشه ام که می گفت اگر یک روز تور انبیینم آن روز خواهم مرد، خبری نشد نگرانش شدم و به خانه مادر شوهرم تلفن زدم. ولی او گفت برای نادر یک سفر فوری پیش آمده است و بعد از این که از سفر برگردد حتماً با من تماس می گیرد. به حرف های مادر شوهرم مشکوک شدم. متوجه شدم که او چیزی را از من مخفی می کند ولی با این حال به خودم دلداری می دادم که هیچ اتفاقی برای شوهرم نیفتاده است. دو هفته گذشت و من بعد از دو هفته بالاخره یک روز با یکی از دوستان نادر در خیابان برخورد کردم و او به من گفت که نادر به زندان افتاده است. فکر می کردم شوخی می کند، ولی وقتی تحقیق کردم متوجه شدم شوهرم به دلیل سرقت و دزدی و کلاهبرداری دستگیر شده و به زندان افتاده است. وی گفت: آقای قاضی! درخواست دارم مهریه ام را بگیرم و از شوهرم هم تقاضای طلاق دارم. چون برای من مشخص شده است که او قبل از ازدواج با من هم اقدام به ارتکاب جرایم دیگری می کرده است. با درخواست این زن، شوهر وی از زندان به دادگاه خانواده احضار شد. نادر به قاضی گفت: آقای قاضی! من علاقه زیادی به همسر دارم و باورم نمی شود که بعد از این که من بر اثر یک اشتباه به زندان بیفتم، او تقاضای طلاق کرده باشد زیرا من و او علاقه زیادی به هم داشته و داریم و من می دانم که او تحت فشار خانواده اش درخواست طلاق کرده است. نسترن گفت: من دیگر هیچ علاقه ای به توندارم و به خاطر این که به من دروغ گفته ای و حقیقت را از من پنهان کرده ای از توانا رحت هستم و به هیچ وجه نمی توانم تو را ببخشم. حتی حاضرم برای راهیایی از این ازدواج و جداشدن از تو مهریه ام را هم ببخشم. وقتی عذر خواهی های مرد به جایی نرسید، او نیز به طلاق رضایت داد و زن و شوهر جوان پس از یک ماه عقد از هم جد شدند. مرد پس از حکم طلاق با لباس زندان راهی زندان شد و دختر جوان به راهی دیگری رفت.

زن و مرد هنرمندی که پس از سال ها در اینستاگرام یکدیگر را پیدا کرده بودند نقشه جنایتی خونین را کشیدند. مرد نقاش که با شلیک گلوله شوهر پولدار زن مورد علاقه اش را کشته بود دیروز در دادگاه مدعی شد شلیک مرگبار اتفاقی رخ داده است.

شلیک مرگبار

عصر بیست و هشتم بهمن سال ۹۵ صدای شلیک گلوله ای در بزرگراه آزادگان پیچید و مرد ۳۷ ساله ای به نام احمد که مشغول پنچرگیری لاستیک پژو ۲۰۶ بود قربانی شلیک گلوله یک مرد موتور سوار شد.

مرد موتور سوار پس از شلیک خونین بلافاصله گریخت و همسر احمد به نام نیلوفر با پلیس تماس گرفت.

این زن به ماموران گفت: لاستیک ماشینم پنچر شده بود به همین دلیل با شوهرم تماس گرفتم. وقتی شوهرم به اتوبان آزادگان آمد و مشغول پنچرگیری بود یک موتور سوار ناشناس به سمت شوهرم شلیک کرد و گریخت.

در حالی که فرضیه جنایت کینه جوانانه قوت گرفته بود پلیس به بررسی پرداخت و به رابطه پنهانی نیلوفر با یک مرد نقاش به نام امین پی برد.

باز داشت مرد هنرمند

امین ۳۵ ساله که فوق لیسانس هنر داشت و یک نقاش حرفه ای پور دیابی و باز داشت شد و به شلیک خونین اعتراف کرد.

وی در بازجویی ها گفت: من تابلوی نقاشی می کشم و هر چند ماه یک بار نمایشگاه نقاشی می گذارم. من قبلاً در یک هنرستان نیز تدریس می کردم و تابلوهای نقاشی ام را برای فروش در اینستاگرام می گذاشتم تا این که نیلوفر بر ایم پیام فرستاد.

عشق ممنوعه

وی ادامه داد: من و نیلوفر از سال ها قبل یکدیگر را می شناختم و به هم علاقه مند بودیم اما به دلیل بعضی مسائل رابطه ما به هم خور و نیلوفر بایک مرد پولدار ازدواج کرد.

وی افزود: پس از سال ها نیلوفر از طریق اینستاگرام مر ا پیدا کرد و بر ایم پیغام فرستاد.

شوهر نیلوفر به دست مرد هنرمند کشته شد

رنگ خون نقاش بر تابلوی عشق کثیف



او که حالا صاحب یک پسر سه ساله است از بد رفتاری های شوهرش به من گفت و این که احمد به شیشه معتاد است و با زنان زیادی رابطه دارد. او از بداخلاقی های شوهرش گله مند بود و می گفت احمد همیشه او را کتک می زند. من که تحت تاثیر حرف های نیلوفر قرار گرفته بودم به ملاقات او رفتم و این شروع رابطه دوباره ما با هم بود.

نقشه شوم

مرد نقاش گفت: رابطه ما دوباره با هم شروع شد من و نیلوفر عاشق هم شده بودیم. به همین دلیل تصمیم گرفتم احمد را بکشیم و با هم از دواج کنیم. من به اصفهان رفتم و یک تفنگ شکاری خریدم. من میخی را به نیلوفر دادم تا با آن لاستیک ماشینش را پنچر کند و با شوهرش تماس بگیرد. اما نتوانست این کار را بکند. به همین دلیل خودم به

اتوبان آزادگان رفتم و ماشین ۲۰۶ نیلوفر را پنچر کردم. همان زمان او با شوهرش تماس گرفت. احمد در حال پنچرگیری ماشین بود که من با موتور بالای سرش رفتم و به سمت او شلیک کردم.

به دنبال اعتراف های مرد نقاش، نیلوفر نیز لب به اعتراف گشود. وی گفت: من و امین سال ها قبل عاشق یکدیگر بودیم اما نتوانستیم با هم ازدواج کنیم. من هم تابلوی نقاشی می کشیدم و در امور آرایشگری فعالیت داشتم تا این که در اینستاگرام امین را پیدا کردم و برای او پیغام فرستادم. بعد از این که چند بار به ملاقات امین رفتم او پیشنهاد قتل شوهرم را مطرح کرد. او از من خواست تا شوهرم را به بهانه پنچر شدن لاستیک ماشین به اتوبان آزادگان بکشانم. وقتی شوهرم به آن جا آمد، امین با تفنگ ساچمه ای که خریده بود به سمت شوهرم شلیک کرد.

به دنبال اعتراف های زن و مرد نقاش و بازسازی صحنه جرم آن ها دیروز در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی قربان زاده و با حضور یک قاضی مستشار پای میز محاکمه ایستادند.

د دادگاه

در ابتدای جلسه رسیدگی به این پرونده، اولیای دم برای مرد نقاش حکم قصاص خواستند. سپس وی در جایگاه ویژه ایستاد و منکر اتهام قتل عمدی شد. وی گفت: نیلوفر مدام از بد رفتاری های شوهرش با من

درد دل می کرد. او و برادرش از من خواستند تا تفنگی را در ماشین احمد جاسازی کنم تا بتوانند برای او پاپوش درست کنند. من هم قبول کردم. وی ادامه داد: آخرین بار نیلوفر به من زنگ زد و گفت ماشینش پنچر شده است و از من خواست تا به او کمک کنم. من با موتور به اتوبان آزادگان رفتم و متوجه شدم قبل از من شوهر نیلوفر به آن جا رسیده و مشغول پنچرگیری است. نیلوفر همان زمان تلفنی به من گفت تا احمد مشغول پنچرگیری است باید از فرصت استفاده کنم و اسلحه را در ماشین او جاسازی کنم. من می خواستم اسلحه را داخل ماشین بگذارم که یک باره یک تیر از آن شلیک شد و به احمد برخورد کرد. مرد نقاش گفت: من واقعا قصد قتل نداشتم و مرگ احمد یک اتفاق بود. از اسلحه من فقط یک تیر شلیک شده و نمی دانم بقیه تیر ها را چه کسی به مقتول زده است. سپس نیلوفر که با قرا ر وثیقه آزاد بود در جایگاه ویژه

ایستاد و منکر اتهام معاونت در قتل شوهرش شد. وی گفت: بعد از این که امین را پس از سال ها در اینستاگرام پیدا کردم پنج بار به ملاقات او رفتم.

او مدام از همسرم بدگویی می کرد و می گفت او با زنان زیادی رابطه دارد و باید او را بکشیم. او حتی مرا تشویق کرده بود تا از همسرم جدا شوم. من هم تصمیم به جدایی داشتم اما پس از مدتی به خاطر فرزندم پشیمان شدم. وی در تشریح جزئیات ماجرا گفت: آخرین بار احمد با من تماس گرفت و با موتور دنبالم آمد و من خواست تا با ماشین پشت سر او حرکت کنم.

او می گفت می خواهد شوهرم را گوشمالی بدهد. وقتی کنار اتوبان رسیدیم از من خواست تا ماشین را پنچر کنم اما نتوانستم. به همین دلیل خودش با یکی از لاستیک ها را خالی کرد و من خواست تا با شوهرم تماس بگیرم. من در ماشینم روی صندلی شاگرد نشستم و بدم شوهرم مشغول پنچرگیری بود که صدای چند شلیک را شنیدم. احمد

به تنهایی به شوهرم شلیک کرده بود و من از نقشه او برای قتل بی خبر بودم.

با پایان اظهارات این زن قضات وارد شور شدند تا درباره این پرونده حکم صادر کنند.

تحلیل کارشناس

راه های غیر متعارف

محمود تسلیمی جامعه شناس

تصمیم های اشتباه برای حل یک مشکل چه عاطفی باشد چه کاری و... همیشه راه های نامتعارف را پیش روی فرد می گذارد که عاقبت خوشی ندارد.

در این پرونده می بینیم نیلوفر با وجود علاقه به امین که یک هنرمند است و باید روحیه لطیفی داشته باشد تحت هر شرایطی تصمیم به ازدواج با مرد دیگری می گیرد و در این مسیر امین است که تنها می ماند و نیلوفر مادر می شود و عجیب این که این راه نامتعارف را با انتخاب های بدتری پیچیده تر می کند و در حالی که باید روی مادر بودن متمرکز شود یا اگر شوهرش بد رفتار است با رفتن نزد مشاور این ناهنجاری درون خانوادگی را حل کند یا حتی در نهایت برای اقدام به طلاق به دادگاه برود، به جست و جوی عشق قدیمی اش در اینستاگرام می گردد و یک انحراف بزرگ چه از لحاظ اخلاقی و چه از لحاظ شخصیتی رخ می دهد.

از طرف دیگر مرد هنرمند با وجود اطلاع از این که نیلوفر ازدواج کرده است و بچه ای هم دارد با شنیدن درد دل های او که از شوهرش بد می گوید چشم بسته می پذیرد و راهم راهی کند این در حالی است که امین به خاطر دست یافتن به عشق قدیمی اش همه اخلاقیات را زیر پا می گذارد و دانسته وارد زندگی زن شوهرداری می شود و نیلوفر هم انگیزه بیشتری پیدا می کند تا به جای اصلاح مشکلاتش با شوهرش به دنبال راهی برای فرار از دست وی باشد و همین ها کافی است تا جنایتی رخ دهد.

طی کردن راه های غیر متعارف همیشه باعث اتفاقاتی می شود که دیگر قابل جبران نیست و در این پرونده شاهد هستیم طرفین مرتب تصمیمات اشتباهی گرفته اند و فاجعه ای به نام قتل رخ داده است.

به نظر می رسد باید روش های زندگی و نحوه تصمیم گیری در دست را در مدارس به دانش آموزان آموزش داد. متأسفانه برخی افراد در جامعه در برابر مشاوره پذیری مقاومت می کنند در حالی که باید بدانیم علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

۲ زن و یک بچه اتفاقی ربوده شدند

آدم ربایی عجیب در پایتخت

خودروی پژو ۲۰۶ صندوق داری را مشاهده کردند که راننده و سرنشین آن رفتارهای مرموزانه ای داشتند و دستور ایست را برای آن ها صادر کردند و همین کافی بود تا تعقیب و گریز پلیسی آغاز شود تا این که دزدان در زمان فرار با یک خودروی نیسان آبی رنگ تصادف کردند و متوقف شدند.

در این مرحله ماموران موفق به دستگیری یکی از آدم رباها شدند اما همدست وی توانست فرار کند که در بررسی های دقیق مشخص شد دزدان دو مامور پلیس و یک عابر پیاده را مجروح و با شش خودروی دیگر نیز تصادف کرده اند.

خانواده نجات یافته از دست آدم ربایان نیز در تحقیقات پلیسی اعلام کردند که از سوی متهمان تهدید به مرگ شده است.

سارق ۲۰ ساله نیز ادعا کرد که چند روز قبل از یکی از شهرستان های اطراف به تهران آمده و سابقه دار است.

بنا بر این گزارش، تحقیقات پلیسی برای دستگیری دزد فراری این پرونده ادامه دارد.



رد پای آشنادر سرقت از خانه های اعیانی

ولنجک



سرایدار فریبکار با اعتمادسازی طعمه هاییش در دو ساختمان دست به سرقت از خانه ها زد و زندگی خوبی برای خود فراهم کرد.

۳۰ آبان امسال مردی در تماس با کلانتری ۱۶۳ ولنجک از دستبرد داخل خانه اش خبر داد و در همان ابتدا ادعا کرد که به سرایدار ساختمان شان مشکوک است.

بدین ترتیب تیمی از ماموران پایگاه یکم پلیس آگاهی تهران برای تحقیقات پلیسی وارد عمل شدند و در گام نخست به سراغ مرد جوانی رفتند که در کار طلاسازی و فروش طلا مشغول است.

مرد طلا فروش به ماموران گفت: دو سال قبل که از گاوصندوق داخل خانه ام طلا، پول نقد و سکه به سرقت رفت و این سرقت ها به صورت یابالی و در روزهای تعطیل صورت گرفت به هیچ کسی شک نداشتم.

وی افزود: در این مدت مشکلات خانوادگی و روحی زیادی برای من به وجود آمد و به همه اطرافیانم شک داشتم چون در هیچ یک از سرقت ها در خانه تخریب نشده بود و هیچ آثاری از سرقت نبود تا این که چندی قبل یکی از همسایه ها از سرایدار مان به خاطر سرقت از انباری اش شکایت کرد و تازه متوجه شدم چه کسی خانه مرا هدف سرقت قرار داده است.

تیم پلیسی باتوجه به اطلاعات به دست آمده به سراغ سرایدار رفتند و مرد جوان ابتدا خود را بی گناه می دانست، کار آگاهان در این مرحله پی بردند که سرایدار جوان که وضعیت مالی بدی دارد به تازگی یک خودروی تیبیا خریده است و گردش حساب و موجودی بانکی اش از شرایط و وضعیت مالی خوب او خبر می داد.

در حالی که متهم اصرار بر بی گناهی داشت کار آگاهان با هماهنگی مقام قضایی به بازرسی داخل خانه متهم پرداختند و تعداد زیادی اسناد مالکیت خودرو، فاکتور طلا، کارت ملی، مهر پزشکی، دسته چک، قالیچه ابریشم، پنج قاب ساعت مچی ارز شمند، بدلیجات گران قیمت و کلید های واحدهای آپارتمان شاکیان پرونده کشف شد.

سرایدار فریبکار که راهی جز اعتراف نداشت به ماموران گفت: مدت چهار سال است که به عنوان سرایدار در دو ساختمان کار می کنم و در این مدت توانستم نظر مالکان را جلب کنم و به دلیل اعتمادی که پیدا کرده بودند کلید آپارتمان را در اختیارم قرار می دادند، من هم یک نسخه از کلید ها تکثیر کردم و در فرصت مناسبی از داخل خانه مالکان ساختمان ها سرقت می کردم.

متهم در خصوص دسته چک و فاکتور طلای کشف شده نیز گفت: با سرقت دسته چک ۱۷ برگی شاکي چند برگ از آن را استفاده کردم و با سرقت فاکتور فروش طلا با جعل هویت و امضا طلاهای سرقتی را می فروختم.

بنا بر این گزارش، متهم که به شش سرقت اعتراف کرده برای تحقیقات بیشتر در اختیار ماموران پایگاه یکم پلیس آگاهی تهران قرار گرفته است.

فرار عامل حمله به دختر دانشجو به خارج

فرار کرد. او مرا به حوالی خیابان پاسداران برد و در ماشین به شدت کتک زد.

دختر جوان افزود: آن جابشت چراغ قرمز نتوانستم در یک لحظه در ماشین را باز و فرار کنم اما او بلافاصله از ماشین پیاده شد و به زور مرا دوباره سوار ماشین کرد. او چند بار دیگر سرم را به داشبورد ماشین کوبید که سر و صورتم خونی و یکی از پلک هایم پاره شد. صورتم به شدت خون ریزی داشت که از ترسش مرا به بیمارستان برد اما به دروغ به مامور حراست بیمارستان گفت صورتم در درگیری با یک مرد کیف قاچ زخمی شده است. ولی وقتی پزشک در حال معاینه چشم هایم بود حقیقت را به او گفتم. پزشک معالجم، پلیس بیمارستان را خبر کرد اما قبل از این که ماموران بتوانند کامران را دستگیر کنند او فرار کرد.

فرار به خارج

با شکایت دختر جوان و تایید اظهارات وی از سوی ماموران حراست بیمارستان، تلاش پلیس برای ردیابی پسر خشن آغاز شد اما ردی از وی به دست نیامد. خانواده کامران گفتند پسرشان همان شب با اولین پرواز خارجی کشور را ترک کرده است.

در حالی که پزشکی قانونی آثار ضرب و شتم و پارگی پلک روی صورت دختر دانشجو را تایید کرده بود وی این بار به پلیس فتا رفت و شکایت دیگری را مطرح کرد.

مریم گفت: بعد از شکایت از کامران، بارها از طرف او تهدید به مرگ شده ام. کامران از من خواسته تا شکایتم را پس بگیرم. او مدتی است شماره تلفن همراهم را هک کرده و به شماره دوستان و اقوامم دسترسی پیدا کرده است. او حالا در کانالی در تلگرام همه عکس های خصوصی مرا به اشتراک گذاشته است و تهدید می کند اگر رضایت ندهم آبرویم را بیش از این می برد.

با این شکایت و در حالی که ردی از پسر جوان به دست نیامده بود کامران از سوی پلیس فتا به زندان و شلاق محکوم و پرونده وی برای رسیدگی به اتهام آدم ربایی به شعبه دوم دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد تا وی غیابی محاکمه شود.

در این جلسه، مریم به قضات دادگاه گفت: کامران من را ربود و به شدت کتک زد که سر و صورت و چشمم آسیب دید. من برای او مجازات می خواهم. این دختر ادامه داد: پلیس در مدت چهار سال ردی از کامران به دست نیاورده و خانواده او می گویند پسرشان به خارج از کشور رفته و قصد دارد پنهانده شود.

با پایان اظهارات این دختر قضات وارد شور شدند تا برای پسر خشن غیابی حکم صادر کنند.



پسر جوانی پس از شنیدن پاسخ منفی از دختر مورد علاقه اش وی را ربود و به شدت کتک زد.

وی دیروز در حالی در دادگاه غیابی محاکمه شد که پلیس ردی از وی به دست نیاورده و خانواده اش مدعی هستند پسر جوان به خارج از کشور گریخته است.

رسیدگی به این پرونده از سال ۹۴ به دنبال شکایت یک دختر دانشجو به نام مریم آغاز شد.

وی که دختر ضرب و شتم روی صورت و چشم هایش نمایان بود به پلیس آگاهی رفت و از پسر جوانی به نام کامران شکایت کرد.

دختر دانشجو گفت: مدتی قبل با کامران آشنا شدم و او به خواستگاری ام آمد اما خانواده ام مخالف این ازدواج بودند. به همین دلیل به کامران جواب منفی دادم و از او خواستم تا دیگر با من تماس نگیرد. وی ادامه داد: آخرین بار در دانشگاه بودم که از ساعت ۷ تا ۱۱ صبح کامران مدام با گوشی موبایلم تماس می گرفت اما پاسخ او را ندادم. ساعت ۱۱ بود که از دانشگاه بیرون رفتم و دیدم کامران مقابل دانشگاه منتظرم ایستاده است. او به محض دیدن من شروع به فحاشی کرد. من از ترس آبرویم سوار ماشین با من تماس می خواهم. که به خواستگاری اش پاسخ منفی داده بودم عصبانی بود و فحاشی می کرد. می خواستم از ماشین پیاده شوم اما کامران سرم را چند بار به شدت به داشبورد ماشین کوبید. همان زمان همکلاسی هایم که متوجه ماجرا شده بودند به کمک من آمدند اما کامران گاز داد و به سرعت